

اموال منقول و غیرمنقول خود بدست میدهد که میزان ارزش آن بهت‌آور است (۶) و نیز در باب غازان خان ، در کتاب جامع‌التواریخ می‌نویسد : «و روزی فرمود که من (غازان خان) جانب رعیت تازیک (ایرانی) نمی‌دارم ، اگر مصلحت است تا همه را غارت کنم برین کار از من قادرتر کسی نیست ، باتفاق بغارتیم، لیکن اگر من بعد تغار و آتش توقع دارید و اتماس نمائید ، با شما خطاب عنیف کنم و باید که شما اندیشه کنید کچون برعایا زیادتی کنید و گاو و تخم ایشان و غله‌ها بخورانید ، من بعد چه خواهید کرد و .... باید که رعیت ایل ، از یاغی پیدا باشد و ..... » (۷).

«رشیدالدین» این سیاست را یعنی سیاست بهره‌کشی فئودالی از رعایا را تا آنجا که باعث شورش روستائیان نشود ، خود بشدت اجرا می‌نمود و این از نامه‌هایی که نوشته ، فراوان بچشم می‌خورد . جمله در نامه‌ای که به «امیرمحمود» حاکم «کرمان» بجهت اهالی «بم» نوشته ، می‌نویسد : «غرض از تسطیر این تحریر و تدوین این تقدیر آن بود که منهیان اخبار بگوش ما رسانیدند که بر اهالی و متوطنان بم آن فرزند دست تغاب دراز کرده و ایشانرا در بوقه زار از بر آتش نیاز می‌گذارند، و بسبب تفاوت و تکلیفات دیوانی و تواتر حوالات سلطانی و واسطه قلان و قبچور و چریک و اخراجات متفرقه متاصل شده‌اند و لشکر هموم برایشان هجوم آورده ، و ..... بساط انبساطشان در نور دیده و پرده ننگشان دریده ، و ..... از حاصل املاک و اثقال ما که در کوره‌ی ولایت بم واقع است چنانچه خواهند از تخم و بهای عوامل و تقاوی و ماکله بدهند تا ایشان از سر فراغت بیابادانی و زراعت مشغول شوند» (۸) .

و نیز در نامه دیگری برای «امیر محمود» ، او را از عاقبت ظلم ، که منجر به قیام توده‌های روستائی میشد ، مطلع نموده و دستور داده است که از انبار شخصی‌اش هزار خروار غله و دوهزارمن خرما به ستم‌دیدگان دهند (۹) .

«غازان» همانگونه که «رشیدالدین» ذکر نموده ، معتقد به لزوم غارت رعایای خراج گزار ، اعم از روستائیان و قشرهای پائین و متوسط شهری بوده است. در زمان او نیز ، مالیاتها به مقاطعه داده میشد و از این راه ستم فراوان بر توده میرفت . حکام به‌تعدی دست می‌زدند و از راه گردآوری مالیاتهای فوق‌العاده ، بر ثروت خود می‌افزودند . مولف تاریخ و صاف که خود اهل دیوان بوده و در دستگاه رشیدالدین فضل‌الله و غازان، مقام بزرگی داشته شهادت میدهد که حاکم فیروزآباد باآنکه

میزان مالیات آنشهر توسط دیوان تعیین و تثبیت شده بود: «علاوه بر آنچه بعنوان دیگر از رعایا مطالبه کرد - که باوجود خراج، عین بی‌رسمی تواند بود - مخارج سه حاکم و شش نایب و هفت مقرر و دو بیست سوار و پیاده را نیز بمدت شش‌ماه بر رعایا تحمیل کرده بود تا خراج و سایر اخراجات مواضع خراجی را مستخلص کرد و حصه دیوانی را به‌جنس از محصولات برداشت و...» (۱۰)

همین نویسنده شهادت میدهد که این حاکم حتی از زمینهایی هم که دریافت خراج از آنها مشروط به وجود محصول بود، مطالبه خراج میکرد و بر برخی روستائیان غایب خراجهای گزاف می‌نوشت و بدون حضور قیم و وکیل، مزارع و غلاتشان را به سود خود و دیگران مصادره می‌نمود و: «حتی پانزده هزار دینار بعنوان خراج زمینهای بایر با حکم آل تمغا از رعایا مطالبه کردند و دیناری تخفیف ندادند» (۱۱)

در زمان «غازان‌خان»، «روش اقطاع» نیز برقرار بود و به شهادت همین نویسنده، خراجهای گزاف بسیار از رعیت گرفته میشد و هدیه و تحفه برای حکام و فرماندهان نظامی نیز بدانها تحمیل میگردد.

اما باینهمه اصلاحات رقیق «رشید» و «غازان‌خان»، مورد پشتیبانی کامل فنودالها نبود و بزرگان نظامی و چادرنشین مغول و ترک و نیز بزرگان شهرها، باین اصلاحات مخالفت می‌کردند و مقدمات تجزیه هلاکوئیان را فراهم می‌نمودند. بامرگ غازان‌خان، جنگهای خانگی بین گروههای فنودال بالا گرفت و پاره پاره شدن ایران آغاز گردید، وتوده‌های روستایی نیز از فرصت استفاده نموده سرکشی آغاز نمودند. روستائیان و پیشه‌وران در جنگ بین فنودالهای بزرگ و فنودالهای کوچک، جانب دسته دوم را گرفته، علیه فنودالهای بزرگ و بزرگان نظامی و چادرنشینان «ترک» و «مغول» وارد مبارزه شدند.

پیش از انقراض سیاسی هلاکوئیان (۷۵۴ هجری - ۱۳۵۳ م) مقاومت توده‌های روستایی به شکلهای گوناگون تجلی میکرد. یکی از راهها این بود که روستائیان از زمینی که به آن وابسته بودند و نامشان در آنجا به ثبت رسیده بود بطور دسته جمعی فرار نموده یا به نقاطی می‌رفتند که بهره‌کشی فنودالی در آنجا ملایمتر بود، و یا به کوهستانها و جنگلهای پناه می‌بردند و وارد دستجات عاصی میشدند و علیه ایلخانان و سران فنودال به جنگ می‌پرداختند. «رشیدالدین فضل‌الله» در جامع‌التواریخ، سندهای بسیار از اینگونه دسته‌ها بدست میدهد.

نخستین قیام جدی توده علیه مغولان و فنودالهای بزرگ محلی در حدود سال ۷۰۳ هجری (۱۳۰۲ م) آغاز شد. این شورش را «سلکی»

نامیده‌اند زیرا که رهبران آن «شیخ یعقوب باغبانی» و «شیخ حبیب» و «سید کمال‌الدین» از روسای «سلک» بودند. اینان پسرعموی «غازان» را وارد دسته خود نمودند تا بکمک او بقدرت رسیده، افکار اجتماعی خود را جامه عمل بپوشانند. اما توطئه کشف شد و «یعقوب» و دیگر رهبران «سلک» را از بالای کوهی بزیر انداختند و بدین ترتیب نخستین قیام جدی توده، درخون کشیده شد. باانقراض هلاکوئیان (۷۵۴ هـ - ۱۳۵۳م) و جنگ بین فتودالهای بزرگ آغاز شد و ازاین دوران ببعده شورشهای روستائی بسیاری بوقوع پیوست که مهمترین آنها، نهضت «سربداران» بود.

این نهضت دامنه وسیعی داشت و اصولاً تفاوت عمده دستجات عاصی دوران نخستین ایلخانان، با نهضت‌های آزادخواه قرن هشتم هجری (۱۴ میلادی) درهمین مسئله یعنی در وسعت و عظمت نهضت‌های قرن هشتم بود. زیرا در این جنبشها (بخصوص نهضت سربداران) علاوه بر روستائیان، پیشه‌وران و قشرهای پائین شهری و نیز بردگان شرکت داشتند.

نهضت سربداران خراسان، مستقیماً ریشه در مناسبات ظالمانه فتودالی مغولان داشت. تهاجم و غارت شاهزاده «یساور جغتائی» - مالیات‌هایی که در «نیشابور» و «بلخ» و «مرو» گردآوری میشد و صرف نگهداری لشکریان فتودال می‌گردید و بسیاری عوامل دیگر، شورش سربداران را باعث شد.

«یساور جغتائی» نه تنها خراسان را غارت می‌کرد و غلات را به آتش میکشید، بلکه در شبیخون‌های خونین خود، عده‌ی کثیری از روستائیان را به بردگی می‌برد. قحطی - بی‌آبی و آفات نباتی (ملخ) نیز اقتصاد خراسان را روبه نابودی میکشاند.

«خواجه علاءالدین محمد هندو»، وزیر «بهادرخان امیر شیخ علی» که از شاگردان مکتب «رشیدالدین فضل‌الله» بود، کوشید بروش «رشید»، به اوضاع آشفته خراسان سروسامانی دهد و مالیات‌های خودسرانه‌ای را که توسط دیوانیان و سرداران مغول گرفته میشد قطع کند، اما سیاست او هرگز نتوانست سدی درمقابل ستمگریهای فتودالهای «مغول» و «ترک» ایجاد نماید.

دراین دوران در خراسان ایران طایفه «اویغور» نفوذ فراوان داشتند. اینان به‌مراه سایر سران ملوک‌الطوایف خراسان، «امیر شیخ علی»، «امیر عبدالله مولائی» (صاحب قهستان) - «امیر محمود اسفراینی» (صاحب اسفراین) - «امیر محمد توکل» و چندتن دیگر به‌مراه اعیان

صحرانشین ، صاحب لشکریانی نیرومند و مالک الرقاب اراضی خراسان بودند و بحکومت مرکزی نیز اعتنائی نداشتند . پس از مرگ «ایلخان ابوسعید» ، جنگ داخلی بین امیران فنودال و خانها برای بدست آوردن زمینهای یکدیگر شدت یافت و ستم به توده روستایی باوج خود رسید . مؤلف «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» می نویسد: «غرض آنکه بعد از وفات سلطان سعید مذکور در اطراف عالم آشوب و فتنه پیدا شد و هرکس از گوشه دست برآوردند و پاز اندازه گلیم خود بیرون نهادند و مملکتی را بقدر استعداد خود گرفتند» (۱۱) در آخرین سالهای حکومت ایلخان ابوسعید ، که نارضایی مردم روستا و قشرهای بینوای شهری باوج رسیده بود ، واعظی بنام «شیخ خلیفه» که از اهالی «مازندران» بود و مدتها نزد «متصوفه» تلمذ کرده بود ، پس از اختلاف با دروایش ، به «سبزوار» رفت و بدون خرقة و بدون کسب اجازه از فرقه درویشان به تبلیغ و تحریک توده دست زد .

او برای تبلیغ افکار اجتماعی خود «سبزوار» و «بیهق» را انتخاب نمود زیرا که روستائیان آن نواحی از شیعیان متعصب بودند . «شیخ خلیفه» در مسجد جامع «سبزوار» منزل نمود و بوعظ و خطابه پرداخت و در مدتی اندک ، عدهای کثیر را به گرد خود جمع نمود . خطابه های او که بیشتر درباره مساوات عمومی و مقاومت در برابر زور بود ، امراء فنودال را از یکطرف و از طرف دیگر فقهاء اهل سنت را که منافع خویش را در خطر میدیدند بدست وپانداخت و آنان به مخالفت با او برخاستند . «میرخواند» شیخ خلیفه را رسماً بکفر متهم میکند و می نویسد :

«روی به سمنان نهاد و ملازمت شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی اختیار فرمود . روزی شیخ از وی پرسید که بکدام مذهب از مذاهب اربعه مقیدی گفت ای شیخ آنچه من میطلبم از این مذاهب بالاتراست دواتی پیش شیخ بود آنرا چنان بر سر وی زد که شکست» (۱۲) .

«میرخواند» اشاره دیگری نیز به ارتداد شیخ خلیفه دارد و می نویسد :

«و چون قرآن به آواز خوش و بلند خواندی خلقی کثیر مرید و معتقد او شدند و فقها او را انکار نموده .... فتوی کردند باین صورت که شخصی در مسجد ساکن است و حدیث دنیا میکند ، اینچنین کس واجب القتل است» (۱۳) .

«خواندمیر» نیز صریحاً از ارتداد «شیخ خلیفه» و «حسن جوری» سخن می گوید : «آخرالامر جمعی از اهل حسد فتوی نوشتند که شخصی در مسجد ساکن گشته و سخن دنیا می گوید و بمنع اصحاب علم منزجر نمیگردد» (۱۴) .

مؤلف «حافظ ابرو» نیز مینویسد که فقها ، فتوی بقتل «شیخ خلیفه» دادند . بر اثر فتوی فقها ، جنگ درگرفت اما فقها و دیوانیان و لشکریان بر اثر مقاومت پیروان شیخ عقب نشستند و بناچار تصمیم گرفتند شیخ را پنهانی و به حيله بقتل برسانند . و سرانجام در یک صبحگاه (۲۲ ربیع الاول سال ۷۳۶ هجری) شاگردان شیخ خلیفه ، او را بر یکی از ستونهای مسجد ، حاق آویز یافتند .

پس از مرگ «شیخ خلیفه» ، یکی از شاگردان او بنام «حسن جوری» که روستایی بود بجای «شیخ خلیفه» نشست و به تبلیغ عقاید او مشغول شد . او در لفافه «صوفیگری» و «تشیع» ، توده را به مبارزه با ایلخانان مغول و فتودالهای بزرگ برمی انگيخت و دعوت به خروج میکرد . اما این تبلیغ پنهانی بود . زیرا «حسن جوری» فردای مرگ خلیفه ، شبانه از «سبزوار» گریخت و رهسپار «ابیورد» و «خبوشان» شد و در شوال ۷۳۶ از «خراسان» به «عراق» رفت و یکسال ونیم در آنجا اقامت کرد . سپس بخراسان بازگشت و دوماه در آنجا ماند و چنانکه در «حافظ ابرو» آمده : «در دوسه ولایت بسبب ازدحام خواص و عوام هیچ جای ساکن نتوانست شد» .

در محرم سال ۷۳۹ هجری «حسن جوری» به «بلخ» رفت و از آنجا به «ترمذ» و «هرات» و «قهندار» و «کرمان» سفر نمود و مجدداً به «مشهد» و «نیشابور» بازگشت و دوماه در کوهستان پنهان شد . او در سراسر طول سفرهای خود همه جا خلق را به شورش علیه فتودالهای مغول و محلی تحریک مینمود و بدین سبب پیوسته مورد تعقیب امرای مغول و فقهاء وابسته به آنان بود .

نخستین شورش پیروان او از قریه باشتین آغاز شد . «محمد خوافی» شهادت میدهد که روزی پنج ایلچی مغول بخانه دوبرادرینامهای «حسن حمزه» و «حسین حمزه» از مردم باشتین درآمدند و از ایشان شراب و شاهد طلب کردند . یکی از برادران برای ایشان شراب آورد و مغولان چون مست شدند تقاضای همسران آنها نمودند : «چون مست شدند شاهد طلب داشتند و بدان رسانیدند که عورات ایشان بکشند برادران بایکدیگر گفتند ما این قضیه برخود روا نداریم ما سرهای خودبردار دیدیم و شمشیرها کشیده درآمدند و هر پنج مغول را قتل کرده و بیرون آمدند و گفتند که ما سربدار نداریم» (۱۵)

پس از این واقعه «خواجه علاءالدین هندو» ، وزیر ایلخان ، چند ایلچی فرستاد تا «حسن حمزه» و برادر او را برای مجازات به شهر ببرند . اما فرزند یکی از مالکان «باشتین» گفت «بخواجه بگو ایلچیان فضاحت

کردند و مقتول گشتند. ایلچی پیام عبدالرزاق را به «علاءالدین هندو» برد و او یکصد سپاهی به «باشتین» فرستاد که «حسن» و «حسین حمزه» را تحویل گیرند. اما «عبدالرزاق» از «باشتین» خارج شد و به کمک روستائیان، سواران را تار و مار نمود و از باشتین خروج کرد و این گویا در دوازده شعبان سال ۷۳۷ بود.

«عبدالرزاق» خود مالک زاده‌ای بود و امیدوار بود که توسط روستائیان قیام کننده که نام «سربداران» گرفته بودند، سرزمینهای وسیعی را در «خراسان»، بسود خود تسخیر کند. عیب اساسی این قیام همانند بسیاری دیگر از قیامهای قرون وسطی این بود که برهبری یک عنصر ملی آغاز نشد و یکی از فنودالهای محلی رهبری آن را بدست گرفت. «سربداران» لشکریان «مغول» را شکست دادند و خواجه «علاء» - الدین هندو، را بقتل رساندند. در این هنگام تعداد آنها در حدود ۷۰۰ نفر بود. اما پس از تسخیر «سبزوار» و «جوین» و «اسفراین» و «جاجرم» و «بیارجمند»، تعدادشان فراوان شد و تعداد بسیاری از روستائیان و قشرهای پائین شهرها بدانان پیوستند و «عبدالرزاق» خود را امیرنامید. چندی پس از این وقایع (بگفته دولت‌شاه در صفر ۷۳۸ - اما منابع دیگر ۱۲ ذی‌حجه نوشته‌اند) «عبدالرزاق» بدست برادر خود «وجیه‌الدین مسعود» بقتل رسید و «وجیه‌الدین» رهبری «سربداران» را بدست گرفت. «خواندمیر» درباب علت این قتل می‌نویسد که «عبدالرزاق» می‌خواست دختر «خواجه علاءالدین هندو» را بزنی بگیرد تا بتواند باپسر صاحب جمال او اختلاط کند؛ اما دختر خواجه فرار نمود و «عبدالرزاق» برادر خود «مسعود» را به تعقیب او فرستاد و «مسعود» چون به او رسید از حقیقت ماجرا مطلع گردیده، بازگشت و بین دو برادر سخت اختلاف افتاد و «عبدالرزاق» قصد قتل «وجیه‌الدین» را نمود اما سرانجام در پایان نزاع بدست «مسعود» بقتل رسید (۱۶).

اما بنظر میرسد که قتل عبدالرزاق، به تشویق و تحریک فنودال‌های بزرگ بوده است. زیرا این فنودالهای بزرگ «مسعود» را صاحب روش ملایمتری نسبت به عبدالرزاق می‌دانستند.

باری پس از قتل «عبدالرزاق»، رهبری «سربداران» به دست «وجیه‌الدین مسعود» افتاد و آنها در بین سالهای ۷۳۹ تا ۷۴۵ هجری (۱۳۴۴-۱۳۳۸م) بارها سپاهیان بزرگان صحرائشینان ترک و مغول و فنودالهای محلی را تار و مار کردند. هرپیروزی تازه، تعداد بیشتری از توده را به سوی سربداران جذب میکرد. «ظهیرالدین مرغشی» می‌نویسد: «هرجا اسفاهی و برنابیشه و عیاری بود متوجه امیرمسعود

گشته و دست نواب خراسان از سبزوار بریستند» (۱۷)

پس از شکست «ارغونشاه جانی قربانی» رهبر سپاهیان مغول از «سربداران» سراسر خراسان غربی بدست «سربداران» افتاد و حدود قلمرو ایشان به «دامغان» و از مشرق به «جام» و از شمال به «خیوشان» رسید و مناطق دیگری نیز چنانکه «مرعشی» نقل میکند مانند «گرگان» و «استرآباد» بدست آنها افتاد.

«سربداران» بعدها بدو دسته محافظه‌کار و تندرو تقسیم شدند. جناح محافظه‌کار متأثر از «پهلوان حسن دامغانی» و چندتن دیگر از فئودالهای کوچک محلی بود. اما جناح تندرو که تحت تأثیر تبلیغات «شیخ‌خلیفه» و «شیخ حسن جوری» بودند، شعارهای اجتماعی تند را تبلیغ میکردند. «وجیه‌الدین مسعود» تحت تأثیر دسته دوم. «شیخ حسن جوری» را از زندان آزاد نمود و ضمن خطبه در مسجد جامع «سبزوار»، ابتدا نام «حسن» و پس از آن نام «مسعود» برده شد. اما این سیاست چندان دوام نیاقت و بین «حسن» و «مسعود» اختلاف افتاد و فئودالهای بزرگ. از فرصت استفاده نموده، «امیرمحمدبک» پسر «امیرارغونشاه»، از «حسن» خواست تا از «سربداران» دست بشوید. چندی بعد «طغاتی‌مورخان» (آخرین ایلیخان مغول) ایلیچی به نزد «حسن» فرستاد و باو تکلیف اطاعت نمود و از او و طرفدارانش (درویشی یا شیخی) دعوت نمود که طرق اطاعت برگردن نهند. اما «حسن» پیشنهاد او را نپذیرفت.

«طغاتی‌مور» که از «حسن» جواب رد شنیده بود با سپاهی از صحرائشینان بجنگ با «سربداران» پرداخت اما سپاهیان او در سال ۷۴۲ یا ۷۴۳ هجری، از «سربداران» شکست خوردند. «سربداران» پس از این جنگ، هنگامی که برخی از فئودالهای محلی را که مطیع «وجیه‌الدین مسعود» و «شیخ حسن» شده بودند، در صفوف خود دیدند تصمیم به فتح تمام خراسان گرفتند و با «معزالدین حسن کرت» ملک «هرات» وارد جنگ شدند، اما شکست خوردند و عده بسیاری از «سربداران» بقتل رسیدند و بسیاری دیگر اسیر شدند. و «معزالدین حسین» دستور داد تمام اسرا را جز «ابن یمین» بقتل برسانند.

«مسعود» پس از این شکست به «مازندران» رفت و «سربداران» «آمل» شهر بزرگ «مازندران» را تسخیر کردند اما چندی بعد در ناحیه جنگلی «رستم‌دار» در کمینگاهی که یکی از امیران فئودال ترتیب داده بود، گرفتار شدند و عده بسیاری از آنان بقتل رسیده، برخی اسیر شدند. و «وجیه‌الدین مسعود» بفرمان امیر «رستم‌دار» بقتل رسید.



پس از مرگ «مسعود» ، ده تن از سران «سربداران» (از هردو جناح میانه‌رو و افراطی) بر سربداران حکومت کردند .

طرفداران جناح میانه‌رو «سربداران» متکی به خرده مالکان و روستا-نیان و اعیان بودند و جناح تندرو (پیروان حسن‌جوری ، شیخیان یا درویشان) به پیشه‌وران متکی بودند .

مشخص‌ترین چهره شیخیان ، «خواجه شمس‌الدین علی» بود که از سرسپردگان عقاید «حسن‌جوری» بود . «خواجه شمس‌الدین علی» از سال ۷۴۸ تا ۷۵۳ هجری بر «سربداران» حکومت کرد و در زمان او روستائیان و قشرهای پائین شهری وضع خوبی داشتند . او دستورات مذهبی را بمانند «حسن صباح» ، بشدت اجرا مینمود و خصم شراب خواری و «مواد مخدر» و «فحشا» بود . اما بااینهمه روش او نیز پیروان عقاید «حسن‌جوری» را (که طالب مساوات بودند) ارضا نمی‌کرد . «شمس‌الدین علی» پس از پنج سال حکومت ، بدست یکی از نوکران خود بنام «حیدر قصاب» بقتل رسید و این درواقع به تحریک جناح میانه‌رو سربداران بود . پس از قتل «شمس‌الدین علی» «یحیی‌کراچی» در سال ۷۵۳ به قدرت رسید . در مدت ریاست او ، بقایای حکومت «هلاکوئیان» نابود شد و ایالت «گرگان» و شهر «استرآباد» ، جزو قلمرو «سربداران» گردید . پس از قتل یحیی کراچی ، «ظهیرالدین کراچی» به حکومت رسید و مدت یازده‌ماه ریاست «سربداران» را به دست داشت تااینکه «حیدر قصاب» قاتل «خواجه شمس‌الدین علی» او را برکنار نمود و خود قدرت را بدست گرفت . «خوافی» می‌نویسد: «روزگار ضایع گذرانید و ازوهیچ کاری نیامد روزی شطرنج میباخت حیدر قصاب بدانجا رسید گفت حکومت کار مردانست ترا تدبیر مملکت میباید کرد تو بلهو و لعب مشغول میباشی این کار کار تو نیست برخیز و دراین دکان شو برخاست و دردگان رفت» (۱۸) .

«حیدر قصاب» نیز چندی بعد در جنگی که با «نصرالله باشتینی» داشت بدست یک غلام «ترک» بقتل رسید خوافی نام این غلام را «قتلوبقاء» و سال وقوع را ۷۶۲ هجری مینویسد (۱۹) .

پس از حیدر قصاب ، «سربداران» ، «لطف‌الله» فرزند «وجیه‌الدین مسعود» را بریاست برداشتند . اینکار بدست بزرگان و اعیان سربدار یا جناح میانه‌رو انجام گرفت زیرا آنان مایل بودند حکومت بدست‌اخلاف «مسعود» باشد .

پس از چندی بروایت «خوافی» (در ذکر وقایع سال ۷۶۲) «پهلوان حسن دامغانی» که «لطف‌الله» را بزرگ کرده و پرورش داده بود ، «لطف‌الله» را دستگیر نموده به قلعه «دستجردان» فرستاد و «او آنجا



بقتل آمد» و «حسن» رهبری «سربداران» را بدست گرفت . پیروان «حسن جوری» (افراطیون) ، «پهلوان حسن دامغانی» را خوش نداشتند و تودم های افراطی بر رهبری «عزیزمجدی» (یکی از شاگردان حسن جوری) بایستادگی در مقابل پهلوان حسن برخاستند. این نهضتی بود کاملاً انقلابی و بدست جناح افراطی رهبری میشد . دو دسته در سال ۷۶۲ بجنگ پرداختند و در این جنگ جناح میانه رو پیروز شد . اما «پهلوان حسن» جرات آن نداشت که «درویش عزیزمجدی» را بقتل برساند و او را به «اصفهان» تبعید کرد .

طی این جریانات که به ضعف «سربداران» انجامید ، صحرانشینان مغول و ترک جرات یافته «استراآباد» را از دست «سربداران» بیرون آوردند و پس از آن «بسطام» و «دامغان» و «سمنان» و «فیروزکوه» و «گرگان» را تسخیر نمودند و «سربداران» را تارومار کردند.

«خواجه علی مؤید» یکی از «رهبران سربداران» که مخالف «حسن دامغانی» بود ، درویش «عزیزمجدی» را از «اصفهان» به «خراسان» آورد و جناح افراطی سربداران دوباره قوت گرفت . «خوافی» «علی مؤید» را از «خواجه زادگان سبزوار» میداند . با ظهور «علی مؤید» ، «حسن دامغانی» بقتل رسید . اما «مؤید» که در ابتدای کار ، شعار «پیروان حسن جوری» ، مساوات اجتماعی را تبلیغ کرده بود ، پس از چندی نقاب از چهره برداشت و عوام فریبی آشکار کرد و «درویش عزیزمجدی» را بحیله بقتل رساند . توده افراطی برای خونخواهی «عزیزمجدی» بر رهبری «درویش رکن الدین» ، بر «مؤید» شورش کردند و «مؤید» که جناح میانه رو و ملاکان را پشتیبان خود میدانست ، برای نابودی درویشی رکن الدین و جناح افراطی ، به «امیرولی» و «تیمورلنگ» پناه برد و از این تاریخ سقوط «سربداران» آغاز گردید .

در سال ۷۸۵ در «سبزوار» یک قیام عمومی بمنظور احیای دولت «سربداران» بر رهبری «شیخ داود سبزواری» بوقوع پیوست اما «تیمور» بی درنگ به «سبزوار» شتافت و در رمضان سال ۷۸۵ «سبزوار» را تسخیر کرد و دستور داد دوهزار تن از «سربداران» را زنده زنده لای دیوار برجی نهاده ، زنده بگور کردند . پس از مرگ «تیمور» در ۸۰۷ هجری «سربداران» سبزوار علیه «شاهرخ فرزند «تیمور» خروج کردند و یکی از اخلاف «وجیه الدین مسعود» را بریاست برگزیدند اما «شاهرخ» این قیام را نیز بشدت سرکوب کرد و به افسانه «سربداران» پایان داد .

## ویژگیهای نهضت سربداران

نهضت سربداران نیز مانند بسیاری از نهضت‌های قرون وسطی ، در لفافه «تشیع» انجام میگرفت . مذهب شیعه و مسلک تصوف ، در دست نهضت‌های توده در این دوران ، بمنزله سلاحی بود علیه مذهب رسمی دولت فتودال (تسنن) و یاسای چنگیز، برای مثال افکار «سربداران» در «گیلان» و «مازندران» که توده‌های شهری و روستائیش مذهب شیعه داشتند ، بسرعت پیش رفت . وقتی که «کیاافراسیاب چلاوی»، «آل باوند» را که از خانواده‌های بزرگ فتودال مازندران بودند، سرنگون کرد ، در صفوف سپاهیانش بسیاری از پیروان عقاید «حسن جوری» وجود داشتند . اما همه‌ی اینها باعث آن نمیگردد که ما نیز مانند مورخ معاصر «عباس اقبال آشتیانی» نهضت «سربداران» را ، یکسره نهضتی شیعی و مذهبی بدانیم و به خاستگاه‌های طبقاتی سربداران بی‌اعتنا باشیم . این مورخ ، نهضت «سربداران» را تنها نهضتی دینی می‌پندارد و می‌نویسد : «...و آن قیام ایشان است بمخالفت با اهل تسنن بعنوان علمداری از مذهب شیعه و سعی در انتشار آداب و احکام این دین و شروع کار خود بشکل دعوت فرقه‌ای و مرید و مرادی که از این جهات میتوان ایشان را پیشقدمان مریدان شیخ صفی‌الدین اردبیلی و فرزندان او دانست» (۲۰).

و یا درجای دیگر ، به پیروی از «ابن بطوطه» سنی مذهب (که معاصر سربداران بوده و در سال ۷۴۸ ، سال سرکوبی سربداران ، بگفته خودش تازه هندوستان را ترک کرده بود و سربداران را متهم به راهزنی کرده است) «سربداران» را متهم براهزنی نموده و می‌نویسد: «وابتدا چون عدد و قدرت ایشان زیاد نبود قیام خود را بشکل دستبرد بقوافل و اموال کسانی که به ظلم و جور معروف بودند شروع کردند» (۲۱) باید متذکر شویم که بعکس نظریه «اقبال» ، شیعی‌گری تنها با ظهور «سربداران» قوت نگرفت ، بلکه مذهب شیعه از همان قرون اول هجری ، در اشکال مختلف ، لفافه مبارزه توده‌های روستایی و قشرهای پائین شهری علیه خلفای عرب و دست نشاندگان آنها در ایران بود ، چنانکه در فصول گذشته دیدیم . علاوه بر آن «اقبال» که تکیه‌اش بر منابع مورخان فتودال ایرانی و عرب بوده ، که از جمله آنها میتوان «سفرنامه ابن بطوطه» را ذکر نمود و این عقیده او که درباب سربداران گفته بود : «این قوم جعلی مذهب رفض (تشیع) داشتند و سودای برانداختن ریشه تسنن از خراسان را در سر می‌پختند» (۲۲) ، از این

نکته غافل بوده است که تنی چند از مورخان فنودال ، مانند «حافظ ابرو» و «میرخوانده» و «خواندمیر» همانگونه که قبلاً دیدیم ، رسماً تهمت کفر والحاد به «شیخ خلیفه» و «حسن جوری» زده‌اند و گفته‌اند که «شیخ تبلیغ دنیوی می‌کرد» .

باری ، در نهضت «سربداران» ، علاوه بر روستائیان ، قشرهای پائین شهری و پیشه‌وران و بردگان فراری نیز شرکت داشتند. چنانکه «ابن بطوطه» می‌نویسد: «بردگان همه نواحی از پیش خواجهگان خود می‌گریختند و به جمع آنان می‌پیوستند هرغلامی که به‌پیش آنان می‌آمد صاحب اسب و خواسته میشد و ...» (۲۳).

اما اگر بپنداریم که این کار بمعنای آزادی حقوقی بردگان بود ، اشتباه کرده‌ایم تنها میتوانیم بگوئیم که آنان نزد سربداران زندگی بسیار بهتری نسبت بزندگی نزد صاحبان خود داشتند و از امتیازات فراوان بهره‌مند میشدند .

نزد «سربداران» نوعی مساوات اجتماعی برقرار بوده است . اصل برابری در تقسیم غنائم جنگی که برخلاف قانون اسلامی و یاسای جنگیز بود ، بااحتمال قوی نفوذ فراوان توده سربداری را که تحت تأثیر تبلیغات «حسن‌جوری» بودند ، نشان میدهد .

مؤلف «تاریخ رویان» می‌نویسد: «... امیرمسعود درمیان نوکران و اصحاب خود را همچو یکی از ایشان میدانست و در تصرف اموال خود را بر دیگران تفضیل نمی‌نهاد» (۲۴).

مبارزات سربداران تنها متوجه مغولان نبود بلکه آنان امرای فنودالی محلی ایرانی و «بوروکراتها» و روحانیون و فقهای سنی را نیز مدنظر داشتند. «سربداران» از طرف دیگر با یک مبارزه داخلی بین جناح میانه رو (جناح خرده مالکان) و جناح افراطی (توده‌های فقیر روستائی و شهری نیز روبرو بودند.

«سربداران» شکلهای دینی مبتنی بر فقه اسلامی را حفظ کرده بودند و در حکومت آنها عناوینی مثل «سلطان» و نیز مشاغلی مانند «وزیر» و «صدر اعظم» و «دیوان مالیات» و «القابی مثل «سردار» و «نوکر» و «امیر» وجود نداشت . عدم تشریفات دربار و لقب پادشاه در دولت «سربداران»، نشانه‌ی قدرت و نفوذ توده‌های فقیر شهری و روستائی که تمایلات اجرای مساوات اجتماعی داشتند، و تحت تأثیر «حسن جوری» بودند ، می‌باشد. نیروی نظامی سربداران از خرده مالکین و روستائیان آزاد تشکیل میشد و با اینکه یک مبارزه دائمی برای کسب قدرت بین خرده مالکین از یکطرف و پیشه‌وران و قشرهای پائین

شهری از طرف دیگر ، همواره جریان داشت و باز با اینکه بطروشفسکی بدرستی می‌نویسد: «دولت سربدار یک دمکراسی روستایی نبود بلکه دولت خرده مالکین شمرده میشد» (۲۵). با این وجود دولتهای سربدار بطور کلی تکیه بر مردم داشتند و رعایت حال آنها می‌نمودند. چنانکه هربار که جناح میانه رو (خرده مالکان) بقدرت میرسیدند، چون بدون اتکا به توده قادر به ادامه حیات نبودند ، دستوراتی در تقلیل مالیاتها و نیز برقراری ظاهری مساوات نظیر یکسانی لباس و روش زندگی امراء «سربدار» و «توده» صادر می‌کردند. و باید «نهضت سربداران» را نهضتی مترقی دانست. چنانکه «وجیه‌الدین مسعود» ، بهره مالک-فئودال را که با وجود اصلاحات «غازان خان» و «رشیدالدین» در حدود ۶۰ درصد کل محصول بود، به‌سی درصد تنزل داد و سایر عوارض را که مطابق با تعلیمات دینی نبود لغو کرد.

او مشخصات دیگر این نهضت، شرکت اهل کتاب و روشنفکران در این مبارزه بود. «ابن‌یمین» مشخص‌ترین نمونه این قشر بود که با عشق و علاقه به سربداران پیوست و در نبرد «سربداران» علیه امیر «کرت»، دستگیر شد و پس از آزادی دوباره به صف سربداران پیوست و سرانجام در سال ۷۶۹ هجری وفات یافت. او اشعار زیادی در مدح امیران «سربدار» از جمله «امیر یحیی کرابی» و «تاج‌الدین علی سربداری» و «وجیه‌الدین مسعود» و «حسن دامغانی» و «علی موید» سروده که از جمله آنهاست در مدح «تاج‌الدین علی سربداری» :

«منت ایزدراکه دیگر باره بی‌هیچ انقلاب  
 بر سر اهل خراسان سایه گسترد آفتاب  
 برفکند آئین مستی در جهان خرمش چنانک  
 بهره‌شیاری خورند اکنون خردمندان شراب

و در قصیده‌ای دیگر در مدح همین شخص می‌گوید:

گشت ظالم شکن از عدل تو مظلوم چنانک  
 طعمه مورچگان از دل شیر اجم است  
 کسرت ضامن ارزاق خلایق با ادا  
 که توئی آنکه کف رادتوکان کرم است

و ..... (۲۶).

در خاتمه ذکر یک مطلب ضروری است و آن اینکه نهضت «سر»  
بداران، به دعوت عمده دوامچندان نیافت و زود سقوط کرد. اول آنکه رهبری  
نهضت از آغاز کار نه بدست یک رهبر ملی از میان توده روستائی یا شهری، بلکه  
بدست یک خرده مالک (عبدالرزاق) بود و دوران تسلط پیروان «حسن جوری»  
(جناح تندرو) که طالب مساوات اجتماعی بودند بر «سربداران» بسیار  
کوتاه بود و «عبدالرزاق» و سایر رهبران خرده مالک که بعد از او بر  
«سربداران» حکومت کردند، بیشتر در فکر آن بودند تا از توده روستائی  
و شهری برای بدست آوردن قدرت و تسلط بر اراضی روستائی استفاده  
نمایند. دوم اینکه توده مردم در این دوران، بعزت آنکه تعلیمات صحیحی  
ندیده و از داشتن یک رهبر ملی بی بهره بودند، توانائی تخریب کامل  
نظام فئودالیسم و تبدیل آن به یک شیوه تولیدی دیگر را نداشتند.  
و بهمین سبب دولتهای «سربداران» یا به دست قدرتهای بزرگتر نابود  
شدند و یا خود به بیره کشی فئودالی عادی و مرسوم پرداختند.

## زیر نویس «عصر مغول»

- ۱- ای. پ. پطروشفسکی ، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول ، کریم کشاورز (تهران ، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی ، ۱۳۴۴) جلد اول ، ص ۶۶
- ۲- همان کتاب ، ص ۷۹
- ۳- تقی بهرامی ، تاریخ کشاورزی در ایران (تهران ، دانشگاه ، ۱۳۳۰)
- ۴- شهاب‌الدین (یا شرف‌الدین) عبداللہ بن فضل‌اللہ شیرازی ، تاریخ و صاف ، تحریر عبدالمحمد آیتی (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۶) ص ۳۶۲
- ۵- رشیدالدین فضل‌اللہ ، جامع‌التواریخ ، بکوشش بہمن کریمی (تهران ، اقبال ، بدون سال چاپ) ص ۱۰۴۴ بجعد
- ۶- رشیدالدین فضل‌اللہ ، مکاتبات رشیدی ، بسعی و اہتمام محمد شفیق ، نامہ سی و ششم (پنجاب لاہور ، ۱۹۴۵) از ص ۲۲۰ تا ۲۴۰
- ۷- جامع‌التواریخ ، ص ۱۰۴۴، ۱۰۴۵
- ۸- مکاتبات رشیدی ، ص ۱۱ و ۱۲
- ۹- همان کتاب ، ص ۲۱
- ۱۰- شرف‌الدین فضل‌اللہ شیرازی ، تاریخ و صاف ، ص ۳۶۱
- ۱۱- سید ظہیرالدین بن سید نصیرالدین مرعشی ، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ، بہ تصحیح عباس شایان (تهران ، ۱۳۳۳) ص ۷۱
- ۱۲- میرخواند ، روضۃ‌الصفاء (تهران ، مرکزی ، خیام ، پیروز ، بدون تاریخ چاپ) جلد پنجم ، ص ۵
- ۱۳- همان کتاب ، همان جلد ، ص ۶۰۵
- ۱۴- خواندمیر ، حبیب‌السیر ، بامقدمہ جلال ہمائی (تهران ، خیام ، ۱۳۳۳) جلد سوم ، ص ۳۵۹
- ۱۵- فصیح‌احمد بن جلال‌الدین محمد خوانی ، مجمل فصیحی ، بہ تصحیح محمود فرخ (مشہد ، باستان ، بدون تاریخ چاپ) ص ۵۰
- ۱۶- نگاہ کنید بہ حبیب‌السیر ، جلد سوم ، ص ۳۵۷ ، ۳۵۸
- ۱۷- ظہیرالدین مرعشی ، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ، ص ۷۲ بجعد
- ۱۸- خوانی ، مجمل فصیحی ، ص ۹۲
- ۱۹- همان کتاب ، ص ۹۴

- ۲۰- عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول (تهران، ۱۳۱۲، مطبعه مجلس) ص ۴۶۵
- ۲۱- همان کتاب، فصل سرداران از ص ۴۶۵ تا ۴۷۹
- ۲۲- ابن بطوطه، سفرنامه، محمدعلی موحد (تهران، بنگاه ترجمه، ۱۳۳۷) ص ۳۹۰
- ۲۳- همان کتاب، ص ۳۹۰
- ۲۴- مولانا اولیاءالله آملی، تاریخ رویان، تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده (تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۸) ص ۱۸۲
- ۲۵- پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ص ۴۱۹ جلد دوم
- ۲۶- ابن یمن، دیوان اشعار، باهتمام حسینعلی باستانی راد (تهران، سنائی، ۱۳۴۴) ص ۱۹، ۲۰، ۲۶، ۲۷، ۲۷، ۱۷، ۳۵، ۶۲، ۶۳، ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۰، ۱۳۷، ۱۳۶، ۶۹، ۷۲، ۷۱، ۷۱، ۹۰، ۹۱، ۷۳، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۳۹ - ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۰۰، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۵۷ - ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴.



## تیموریان ، قره‌قویونلو و آق قویونلو

«تیمور» پس از تصرف ایران سنت‌های کشورداری «هلاکوئیان» را که مبتنی بر پیشنهادات «رشیدالدین فضل‌الله» بود ، بمرحله اجرا گذاشت اما او نیز چنانکه «کلاویخو» شهادت میدهد و در مراحل اولیه خراسان ایل نشینی و طرفدار رسوم پدر شاهی اینی و تبیله‌ای بود و خود نیز با آنان بکوچ می‌پرداخت (۱).

«تیمور» قبل از تصرف ایران، تحت تاثیر دیوانسالاران (بوروکراتها) کوشید بزرگان چادر نشین «مغول» و «ترک» و فتودالهای بزرگ ایرانی را آشتی دهد، تا دولت مرکزی تقویت گردد و قادر باشد جنگهای پرمناشه-ای بمنظور تسخیر کشورهای دیگر را آغاز نماید.

تصد «تیمور» از تصرف ایران و «هند» و «قفقاز» این بود که با غارت این کشورها ، نیروهای مولدتولیدی «ماوراءالنهر» را افزایش دهد، و جزیی را که از غارت کشورهای مفتوح بدست می‌آورد، برای احداث قنوات و ابنیه و تزئین شهرهای «ماوراءالنهر» بکار برد. و پیشه‌وران شهرهای صنعتی را در «سمرقند» اسکان دهد . و برای تحقیق این منظور ، او که احتیاج به تسلط برجاده‌های کاروانرو و بازرگانی میان «آسیا» و «اروپا» داشت ، تصمیم به تسخیر «عراق عرب» و «آسیای مقدم» گرفت . تیمور درحمله بایران از یاری فقهاء اهل سنت و فتودالهای بزرگ ترک و مغول و ایرانی ، فراوان سود برد و چنانکه دیدیم نهضت «سربداران» را درخون کشید و آنان را زنده درگورکرد.

سیاست «تیمور» ، سیاست عجیبی بود(۲) . او صنعتگران شهر -

های مفتوح را بزور به «سمرقند» می‌فرستاد . در سال ۷۸۸ هجری (۱۳۸۶م) پس از تصرف «تبریز» ، صنعتگران این شهر را به «سمرقند» فرستاد و مالیاتهای کلان بر مردم بست . این مالیاتها باخسونت کامل گرفته میشد . چنانکه مؤلف ظفرنامه می‌نویسد: «وبرحسب فرمان مال امان براهالی تبریز حواله رفت و محصلان بتحصیل آن قیام نموده بتمام وکمال مستخلص گردانیدند» (۳). تیمور در سال ۷۸۹ هجری (۱۳۸۷م) اصفهان را تسخیر نمود و مالیات کلان بر مردم بست و عمال مالیاتی او باچنان خشونتی مالیات را وصول میکردند که منجر به شورش توده شد و سپاهیان تیمور درحدود هفتاد هزار سر از اصفهانیان بریدند و منار ساختند .

بر سرکوبی خونین توده «گرگان» و سرنگونی دولت «سادات مازندران» در سال ۷۹۵ هجری (۱۳۹۲) ، فتوحات تیمور کامل شد و تیمور باهمدستی فنودالهای بزرگ ایرانی و مغول ، حکومت مرکزی را تقویت نمود .

او اراضی بزرگ را میان سران نظامی خود و فنودالهای ایرانی که جانب او را داشتند تقسیم نمود و با چپاول توده‌های روستایی و قشرهای پائین شهری ایران ، نیروهای تولیدی «آسیای میانه» را تقویت نمود .

پس از مرگ تیمور در سال ۸۰۸ هجری (۱۴۰۵ م) امپراطوری عظیم اوکه پایه‌های اقتصادی یکدستی نداشت سقوط کرد و جنگهای خانگی بین پسر او «شاعرخ» و «خلیل سلطان» (پسر میرانشاه و نوه تیمور) آغاز گردید .

در همین هنگام «سلطان احمد جلایری» و «قره یوسف» ، رئیس‌یکی از ایلات چادرنشینی «غز» بنام «قره قویونلو» (گوسفند سیاه) ، بایکدیگر متحد شده ، علیه «میرانشاه» و پسر او «عمر» جنگ برداختند . در سال ۸۱۳ هجری در نزاع «سلطان احمد جلایری» و «غزان» ، «سلطان احمد» بقتل رسید و دولت «قره‌قویونلو» در «آذربایجان» و «عراق» و «ارمنستان» تاسیس شد (از ۸۱۳ تا ۸۷۳ هـ - ۱۴۱۰ - ۱۴۶۸ میلادی).

بااین پیروزی ، دولت تیموریان، تضعیف گردید و حدود آن محدود به آسیای میانه و نواحی متصرفی در ایران شد . و «شاعرخ» بناچار سیاست پدر را رها کرده و از اتکاء به چادرنشینیان «مغول» و «ترک» ، دست کشید و به بزرگان اسکان یافته ایرانی و روحانیون و شیخان - سالاران» بزی آورد .

## مشخصات فئودالی دوران «تیموریان» و «آق قویونلو» و «قره‌قویونلو»

در این دوران علاوه بر حفظ شکل‌های مختلف فئودالی سابق مانند روش «اقطاع» و مصونیت‌های مالیاتی بزرگان فئودال، اشکال جدید فئودالی پدید آمد که یکی از آنها «سیورغال» بود و در نتیجه بهره‌کشی فئودالی به بالاترین حد ممکن رسید.

«سیورغال» که منابع فئودال نام آنرا اولین بار در قرن هشتم هجری (چهارده میلادی) ذکر نموده‌اند، شکل کامل واگذاری زمین از طرف «تیموریان» به فئودال‌های بزرگ دست نشانده بود. «سیورغال» کلمه‌ای مغولی بمعنی «هدیه» است و عبارت بود از مقدار زمینی از یک ایالت یا یک ده که «سلطان» به فئودال‌های سرسپرده هدیه مینمود تا پشت اندر پشت از آن بهره بگیرند.

صاحب «سیورغال» موظف بود برای سلطان خدمت نظام انجام دهد و برای سپاه فئودالی حکومت مرکزی، پیوسته تعداد معینی سوار از «سیورغال» خود گسیل دارد. «سیورغال» از معافیت مالیاتی برخوردار بود و علاوه بر آن حق معافیت قضائی و اداری نیز داشت. ماموران دستگاه مرکزی حق ورود به اراضی «سیورغال» را نداشتند و مصونیت مالیاتی و قضائی و نیز مسئولیت نظامی، به صاحب «سیورغال» اجازه میداد تا تمام مالیات‌هایی را که پیش از این، محصلان حکومت مرکزی دریافت میکردند، بنفع خود از رعایا وصول کند. بسبب اجرای همین شیوه، در دوران «تیموریان» و «غزان» «آق قویونلو» و «قره قویونلو»، هرروزه از مقدار اراضی دولتی کاسته میشد و به املاک شخصی یعنی مالکیت بلاشرط و موروثی و موقوفی اضافه میگردد و زمین در دست مالکان بزرگ و سران فئودال قرار می‌گرفت. سیورغال هم به بزرگان نظامی و هم به روحانیون داده میشد.

برای آشنایی بیشتر با روش سیورغال، سندی را نقل می‌کنیم که در عصر مورد نظر نوشته شده و دارای تمام مشخصات سیورغال است. این فرمان جهت اولاد «سلطان ابوسعید ابی‌الخیر» نوشته شده «... چون عنایت بی‌غایت شامل حال ایشان بود، این حکم همایون نقده‌الله‌تعالی فی‌مشارق‌الارض و مغاربها در قلم آمد تا بعدالیوم یک دینار و یک من بار از ایشان و وکلاء ایشان نستانند و نطلبند و فرامین مطاعه که در باب سیورغال ایشان، وقفی و ملکی، درین مدت بنفاد پیوسته، بامضاء همایون مقرون گشته، معتبر شناسند و ازکل مؤنات و تکالیف مالی و لشکری و خارجی و علمداری و ساوری و پیشکش‌حکمی

و غیرحکمی نطلبند و اگر ازین جانب چیزی گرفته باشند باز گردانند .  
سادات و داروغه و ائمه و اشراف و اعمال و مباشران ولایت ابیورد باید  
که بموجب فرامین مطاعه بتقدیم رسانند و ایشان را معاف و مرفوع -  
القلم دانند و قلم و قدم از مواضع ملکی ایشان کوتاه و کشیده دارند و  
بهیچ وجه منالوجوه در آن مدخل نسازند .... و هیچ آفریده مشوش  
احوال ایشان نشود و ...» (۴)

بزرگان فنودال مرکب از چهار دسته - بزرگان نظامی «ترک» و  
«مغول» و «کرد» - روحانیون عالی مقام - ماموران کشوری (دیوان سالاران)  
و بزرگان محلی اسکان یافته و مقیم شهرستانها بودند و هرچهار دسته  
به شدیدترین صورت ممکن به بهره‌کشی فنودالی از روستائیان میپرداختند  
و روستائیان در دوران مورد ذکر ، سخت‌ترین روزگار تاریخ ایران را  
می‌گذراندند : «دریکی از فرامین مربوط به برقراری مواجب ۲۷ و دردیگری  
۳۱ و در سیمی ۱۶ فقره مالیات و عوارضی که گذشته از بهره مالکانه  
فنودالی برعهده روستائیان بود ، ذکر شده است . که حق وصول آن  
بموجب فرمان و بر اثر تفویض معافیت به فنودالها - از خزانه سلطان  
سلب و به فنودالها منتقل میشده» (۵)

اینهمه ، موجب شورشهای توده در دوران مورد بحث میشد . پیشتر  
دیدیم که تیمور چگونه نهضت «سربداران» را به خون کشاند . این عمل  
در سال ۸۰۸ هجری (۱۴۰۵م) توسط «شاهرخ» پسر «تیمور» تکرار شد  
و شورش «سربداران» خراسان سرکوب گردید . در سال ۸۰۹ هجری ،  
(۱۴۰۶ میلادی) در «مازندران» قیامی بوقوع پیوست و دولت «سادات»  
احیاء شد . مهمترین ویژگی شورشهای توده در این دوران این بود که  
آنان (روستائیان و پیشه‌وران) بمانند گذشته باتفاق خرده مالکان دست  
بجنگ نمیزدند ، بلکه خود مستقلا وارد کارزار می‌گردیدند . و بهمین  
سبب نهضت‌های توده که در گذشته در لفافه جناح میان‌رو شیعه یعنی  
«شیعه امامیه» ، بمبارزه دست میزد ، در این دوران شکل بسیار تنیدی  
داشت و در لفافه «غلات» (بمعنی غلو کننده و تندرو) انجام میگرفت .  
نهضت غلات ریشه‌ای بسیار قدیمی داشت . از فرقه‌های معروف این  
دسته ، فرقه «خطابیه» بود که منسوب به «ابوالخطاب محمدالاسدی» از  
نزدیکان «امام جعفر صادق» بود و چون برای امام مقام الوهیت قائل  
شد ، امام او را از خود راند و فرقه‌ای تاسیس نمود و پیروانش باسنگ  
و چوب وارد کوفه شدند تا امرای کوفه را بقتل رسانند ، اما شکست  
خوردند و ابوالخطاب دستگیر شد و شمع آجین گردید و جنازه‌اش  
را آتش زده در سال ۱۳۹ هجری یا ۱۴۳ هجری، سرش به بغداد

فرستاده شد .

اما فرقه‌اش پس از او به حیات خود ادامه داد و تعدادشان در ایران و «یمن» بالغ بر ۱۰۰ هزار نفر بود . همه‌ی فرقه‌های «غلات» به «حلول» و «تناسخ» ایمان داشتند و گرایش فراوانی به «وحدت وجود» نشان میدادند . در باب «ائمه» بسیار غلو میکردند و آنان را تا بدرجه خدایی میرساندند . و بهمین سبب از طرف ائمه طرد میشدند . «مفید» در شرح این لغت می‌گوید : «غلو واژه‌ای است بمعنی تجاوز از حد و بیرون رفتن از آراء مقتصدانه» (۶).

گفتیم که عقاید تند غلات ، حتی مورد ایراد ائمه نیز قرار می‌گرفت . چنانکه مینویسند : «مناقب ساروی گوید : هفتاد مرد از «زط» پس از قتال اهل بصره بسوی امیرالمؤمنین ع آمدند ، او را «خدا» خواندند و سجده برای او کردند امام ع به آنها فرمود : وای بر شما مکنید من فقط و فقط مخلوقی هستم مانند شما ، آنها نپذیرفتند پس به آنها آگاهی داد که اگر برنگردید از آنچه درباره من قائلید و توبه بسوی خدا نکنید من شما را البته میکشم باز ابا ع کردند پس امام ع فرمود : گودالهائی برای آنها کردند و آتش برافروختند و قنبر آنها را یک پس از دیگری به دوش می‌کشید و در آتش میانداخت» (۷).

مبارزات ائمه با «غلات» تا عهد «امام یازدهم» نیز ادامه داشت ، با اینکه آنان بفعالیتهای اجتماعی خود که متکی بر مخالفت با رسوم و شرایع مذهب سنی و فقهاء اهل سنت بود ادامه میدادند و نوعی مالکیت عمومی و برابری اجتماعی را تبلیغ می‌نمودند . افراد فرقه «دروزان» که در قرن پنجم هجری (۱۱م) از «اسماعیلیه» منشعب شدند ، «خلیفه فاطمی» را خدای خود میدانستند و فرقه «نصیری» نیز که در همین قرن تاسیس شد همین سیاست را ادامه میداد .

در عهد «تیمور» ، مبارزه‌های «غلات» علیه حکومت سنی فتوودال آغاز شد . در اوایل قرن نهم هجری (پانزده میلادی) ، «حروفیون» که سلکی از «غلات» بودند و «فضل‌الله حروفی» (از اهالی آذربایجان) رهبری آنان را بدست داشت ، خروج نمودند اما شکست خوردند و «تیمور» ، «فضل‌الله» را به «آذربایجان» فرستاد و «میرانشاه» فرزند «تیمور» او را در سال ۸۰۴ هجری (۱۴۰۱ میلادی) بادست خود خفه کرد .

چندی پس از مرگ «فضل‌الله» ، پیروان او که در سراسر «آذربایجان» «سوریه» و «ترکیه عثمانی» و «ایران» پراکنده بودند و اکثراً از پیشه‌وران و روشنفکران شهری بودند ، دست به فعالیت شدید زدند ، اما شکست

خوردند . «فسیمی» شاعر معروف آذربایجانی یکی از آنان بود که در سال ۸۲۰ هجری (۱۴۱۷ م) بانهام کفر ، در شهر «حلب» اعدام شد و پوست او را برکنندند .

در سال ۸۴۰ هجری (۱۴۳۷ م) شخصی بنام «احمدلر» که از شاگردان «فضل‌الله حرونی» بود ، در مسجد جامع «هرات» به «شاهرخ» سوء قصد کرد .

فعالیت نهضت «حروفیون» تا سالهای بعد نیز ادامه داشت و کتاب معروف آنان «محرم‌نامه» که ظهور نزدیک «مهدی موعود» را اعلام می‌نمود و برقراری عدل و داد و مساوات را وعده میداد در بین پیشه‌وران خرده‌پا و قشرهای پائین شهرها و روشنفکران دست به‌دست میگشت .

در سال‌های ۸۴۵-۸۴۶ (۱۴۴۱-۱۴۴۲ م) در «خوزستان» فرقه‌ی دیگری از «غلات» برهبری «سید محمد مشعشع» که خود را پیش‌آهنگ «مهدی موعود» میدانست و ظهور نزدیک او و استقرار مساوات عمومی و عدالت را وعده میداد ، دست به شورش زدند . آنان در نقطه‌ای بین «شوشتر» و «حونیره» علم طغیان برافراشتند و سلسله امیران محلی را سرنگون کردند و بزرگان و روحانیون فنودال را بقتل رسانده ، املاک آنان را غارت کردند . قیام توده «خوزستان» ، بزرگان فنودال لشکری و کشوری و روحانی را بهراس انداخت و «شیخ‌الاسلام شیراز» بنام سر-کوبی مرتدان ، در پیشاپیش سیاحیان فنودال بسوی خوزستان حرکت نمود اما در جنگ با «محمد مشعشع» ، بسختی شکست خورد و عقب نشست . «مشعشع» ، شهر «حونیره» را محاصره نمود و فنودال‌های بزرگ محلی بناچار دست بسوی یکی از شاعران «قره‌قویونلو» بنام «اسفندیار» دراز کردند و او با سپاهی جرار عازم خوزستان شد و پس از نبردی سخت ، «مشعشع» را شکست داد . اما «مشعشع» پس از چند سال دوباره خروج نمود و دولت کوچکی از نوع حکومت‌های «سربدار» برپا نمود ، که تا آغاز قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) برپا بود . توده روستایی و شهری در عهد ترکان «آق‌قویونلو» و «قره‌قویونلو» نیز وضعی مشابه دوران مغول و تیموریان داشتند . «جهانشاه» که از سال ۸۴۰ تا ۸۷۲ هجری (۱۴۳۶-۱۴۶۷ م) حکومت کرد ، پس از مرگ «شاهرخ» اعلام استقلال نمود و «عراق عجم» و «فارس» و «خوزستان» و «کرمان» را تسخیر نمود و شهرهای زنجان و اصفهان را غارت کرد .

در سال ۸۷۲ هجری (۱۴۶۷ م) در جنگی که بین غزان «قره‌قویونلو» و «آق‌قویونلو» در گرفت سیاحیان «آق‌قویونلو» برهبری «حسن‌بیک» پیروز شده ، «جهانشاه» را بقتل رساندند ، و در بهار سال ۸۷۳ هجری

(۱۴۶۸م) «تبریز» را محاصره نمودند و پس از تسخیر شهر ، آنجا را پایتخت قرار دادند و تا سال ۹۰۸ هجری (۱۰۵۲م) بر غرب و شمال غربی ایران حکومت کردند .

دولت «آق قویونلو» نیز از نظر سیاست داخلی با «تیموریان» و «قره قویونلو» ، فرقی نداشت . آنان نیز به بزرگان چادرنشین متکسی بودند و همان اشکال فنودالی نظیر «اقطاع» و «سیورغال» و بهره‌کشی بیرحمانه از روستائیان را حفظ نمودند . جهانگردان و تاجران و مأموران سیاسی «ونیز» که در دوران ایندو سلسله به ایران سفر نمودند، نمونه‌های بسیار از اشکال مختلف بهره‌کشی فنودالی ایندو دولت به دست می‌دهند (۸).

اختلافات داخلی آق قویونلو پس از مرگ «اوزون‌حسن» و پاشیدگی فنودالی و فقدان اقتصاد مستحکم آنان از یکطرف ، و سقوط تیموریان جغتایی در هرات بدست «محمدخان شیبانی» در سال ۹۱۳ هجری که «واصفی» شرح آن را بدقت ذکر نمود (۹) ، از طرف دیگر ، ایران را آبیستن حوادث تازه‌ای نمود که نهضت «قزلباشان» و سلسله «صفویه» حاصل آن بود .



## زیرنویس «تیموریان ، قره‌قویونلو و آق‌قویونلو»

- ۱- کلاویخو ، سفرنامه ، مسعود رجب نیا (تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷) ص ۱۹۷
- ۲- نگاه کنید به تزوکیات تیموری ، ابوطالب حسین تربتی (تهران ، اسدی، ۱۳۴۲)
- ۳- مولانا شرف‌الدین علی یزدی ، ظفرنامه ، به تصحیح و اهتمام محمد عباسی (تهران امیرکبیر ، ۱۳۳۶) ص ۲۹۰
- ۴- اسناد و مکاتبات تاریخی ایران ، عبدالحسین نوائی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۱) ص ۲۹۹ ، ۳۰۰ و ۳۰۱.
- ۵- پیگولوسکایا ، پتروشفسکی و ... تاریخ ایران ، جلد دوم ، ص ۴۸۱
- ۶- بحار ، جلد هفتم ، طبع تهران ، ۲۶۳
- ۷- غلاة و عظمت ناخدایان کشتی نجات ، حاج میرزا خلیل کمره‌ای، با مقدمه حسین فشاهی (تهران، کتابخانه شمس، ۱۳۸۲ قمری) ص ۵۸
- ۸- سفرنامه‌های ونیزیان (سفرنامه‌های ونیزیانی که در زمان اوزون حسن به ایران سفر کردند)، منوچهر امیری ، (تهران ، خوارزمی ، ۱۳۴۹)
- ۹- زین‌العابدین محمود واصفی، بدایع‌الوقایع ، به تصحیح آلکساندر بلاروف (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۹)

## قرلباشان و سلسله صفویه

پیشتر دیدیم که در قرنهای هشتم و نهم هجری (چهاردهم و پانزدهم میلادی) «تشیع» ، ایدئولوژی مشترک نهضت‌های توده بود (بخصوص نهضت غلات) و بهمین سبب قوت بسیار گرفت، زیرا که مساوات و برابری اجتماعی را تبلیغ میکرد . نهضت‌های افراطی شیعه که لباس یکسان برای همه و گستردن سفره عام را تشویق می‌نمودند، درحقیقت منعکس کننده گرایشهای پائین‌ترین قشرهای شهری و روستائیان فقیر بودند .

«بطروشفسکی» سرچشمه‌های فکری و عقیدتی این نهضتها را چهار عامل - افکار «مزدکیان» و «خرمدینان» - «اتوپیه‌ها» و آرمانهای «قرمطیان» - آرزوی «شیعیان» درباره ظهور «مهدی موعود» و استقرار سلطنت عدل و داد - و زهد «صوفیان» که ثروت و تجمل را محکوم میکردند میدانند (۱).

«صوفیان» که خود متأثر از «نوافلاطونیان» (نئوپلاتونیزم) بودند و نشانه‌هایی از «وحدت وجود» بدست داده بودند (منصور حلاج - سهروردی و بایزید بسطامی)، در زمان «مغولان» قدرت یافتند و خانقاههای آنان ، پایگاه سیاسی قشرهای پائین شهری و پیشه‌وران و روستائیان گردید و درحقیقت شیوخ «متصوفه» در این دوران ، رسماً با نهضت‌های توده ارتباط داشتند ، اما این همیشگی نبود.

ویرانی عظیم کشور پس از حمله «سلجوقیان» و «مغولان» و «تیموریان» و «ترکان غز» ، و ظلم سنگینی که برتوده روا میداشتند ، باعث شد که نظریات بدبینانه متصوفه در مسائلی مانند تزکیه نفس

و امساک در استفاده از لذایذ دنیوی ، به تبلیغ عدم مقاومت در برابر زور و شکنجائی و فرمانبرداری توده در برابر حکومت بیانجامد . تا آنجا که بسیاری از فنودالهای بزرگ حامی مقصوفه شدند و بسیاری از اقطاب مقصوفه ، خود تبدیل به فنودالهایی بزرگ گردیدند و بدینگونه ، تصوف شکل انقلابی خود را از دست داد . نخستین شیوخ «صفوی» نیز اینچنین بودند . و هرچند مؤلف «صفوةالصفاء» در میان پیروان شیخ ، عده کثیری از «پیشهوران» نظیر «نانوایان» و «آهنگران» و «سراجان» و «بزازان» و «دباغان» و «خیاطان» و «جواهریان» و «کفشدوزان» و «نجاران» و «جامه‌بافان» و ... را نام می‌برد ، بااینهمه اگر نهضت صفویان را همچون نهضت «غلات» مبین آرزوهای توده و منافع آنها بدانیم ، بخطا رفته‌ایم .

اینان خود فنودالهایی بزرگ و مقتدر بودند . چنانکه گفته مؤلف «صفوةالصفاء» که نوشته است : «شیخ را یک جفت گاو بود که زراعت غله میکردی و انواع نعمت که بصادر و وارد میدادی از آنجا بودی و ...» یکسره دور از حقیقت است . زیرا نامه‌ای از «خواجه رشیدالدین» در دست است ، که در آن ریز اجناسی که برای «شیخ صفی‌الدین» فرستاده شده ، ذکر شده است : «درین وقت بجهت خانقاه مخدومی که مطرح انوار هدایت و مظهر اسرار ولایت است اندک وجهی برولایت مذکور حواله رفته تا ... سماطی سازند و اعیان جمهور و صدور اردبیل حاضر گردانند و سماعی صوفیانه بفرمایند و ... قند ۴۰۰ من - نبات ۱۰۰ من - گلاب ۳۰ قاروره - عسل ۵۰۰ من - دوشاب الف من - لبوب ۲۰۰ من - نقداً ۱۰ الف دینار - عنبر ۵۰ مثقال - مشک ۵۰ مثقال - عود ۱۰۰ مثقال و .... بکرم معذور فرمایند و بدعا مارا یاد دارند والسلام» (۲)

سند دیگری نیز در دست است که طی آن تمام اردبیل و حومه بدستور تیمور وقف خانقاه شیوخ صفویه شده است: «... وگفت (تیمور) نامه‌ای نوشتند به اولاد خود که اردبیل را در بست باحوالی و توابع به حضرت شیخ صفی و به آستانه شهریار وقف نموده و...» (۳) . این سند که بدست یک مؤلف شیعه و مرید خاندان «صفوی» نوشته شده ، باضافه سند قبلی ، مبین دومی مسئله بسیار مهم است . اول اینکه شیوخ صفویه خود جاه و جلال و دستگامی عظیم و مرفه داشته‌اند و دوم اینکه لطف «رشیدالدین فضل‌الله» و «تیمور» یعنی دو فنودال جهانخوار و بهرمکش را نسبت به شیوخ «صفوی» نشان میدهد و این بدان معناست که شیوخ «صفوی» و خانقاه‌های آنان ، بعکس خانقاههای صوفیان اولیه و نیز نهضت «غلات» هرگز خطری برای دستگاه جهانخوار بهرمکش

«مغولان» و «تیمور» نداشته و این هدایا در واقع نوعی باج و حق‌انستود بوده است .

گذشته از آن ، اینکه نوشته‌اند شیوخ صفویه هرگز داعیه سلطنت نداشتند ، نیز دوراز حقیقت است . مؤلف «عالم آرای عباسی» ذکر میکند که «شیخ صفی» در خواب دید که تاجی بر سرش نهادند و شمشیری باغلاف سرخ بر کمرش بستند و چون واقعه را به شیخ زاهد باز گفت شیخ باو مزده داد که یکی از فرزندان او بیادشاهی خواهد رسید (۴) . این اگر راست باشد ، نشاندهنده آنست که در مخیله شیخ، چنین فکری وجود داشته و خانقاه ، دکان او بوده است .

«محمد معصوم» نیز در این باب ، اشاره‌ای به قدرت خواهی سیاسی شیوخ صفویه دارد و در باب «سلطان حیدر» می‌نویسد : «اگرچه آن حضرت باطناً به دستور مشایخ و اهل سلوک ، طریقه ارشاد و دین - پروری می‌پیمود ، اما ظاهراً به آئین سلاطین و ملوک مسند آرای سروری می‌پیموده» (۵) .

این روش در دوران شیوخ دیگر صفوی نظیر «شیخ ابراهیم شیخ شاه» و دیگران نیز ادامه داشت و قدرت روزافزون شیوخ «صفویه» و «قزلباشان» از یکطرف و اختلافات داخلی و پاشیدگی و تجزیه‌خواهی فنودالهای «آق‌قویونلو» پس از مرگ «حسن» از طرف دیگر ، و نیز پشتیبانی آشکار و پنهان «اروپای کاتولیک» و دربار «پاپ» از نهضت «قزلباشان صفویه» در مقابل دولت «عثمانی» سنی مذهب ، باعث گردید تا صفویان بقدرت رسیده ، سلسله صفوی تاسیس گردد . دربار «واتیکان» و اروپای کاتولیک که همواره مورد تعرض ترکیه عثمانی قرار داشتند (در قبرس و بلغار و یونان و...) و خطر ترکهای عثمانی را پشت دروازه‌های اروپا حس و لمس میکردند ، بافرستادن رسولان و بازرگانان اروپایی (ونیزی) به مراکز تجمع صفویان ، (که شرح دقیق آن در سفرنامه‌های ونیزیان آمده است) (۶) ، جنگهای شیعه و سنی را باعث شدند . با پیروزی «صفویان» و استقرار «شاه اسمعیل اول» در سال ۹۰۷ هجری (۱۵۰۱م) و انقراض دولت «آق قویونلو» ، «شیعه» مذهب رسمی ایران گردید و کشتار سنیان آغاز شد . از طرف دیگر فرقه‌های افراطی شیعه نظیر «غلات» که هواخواه مساوات اجتماعی بودند ، نیز بشدت مورد تعقیب قرار گرفتند .

نفوذ روحانیون مقتدر شیعه از قرن دهم تا دوازدهم هجری (شانزدهم تا هیجدهم میلادی) ، باعث شد تا «علوم عقلی» مطرود اعلام شود و بهمین سبب روابط فرهنگی ایران با آسیای میانه و دیگرکشور-

های سنی مذهب قطع شد و ایندو مسئله بر فرهنگ ایران تأثیر سوء بسیار گذاشت .

«صفویان» با کمکهای چادرنشینان «ترک» به قدرت رسیده بودند. آنان در ابتدا ، تنها از یآوری بزرگان لشکری فنودال (امیران) ترکزبان قزلباش بهره می بردند ، اما پس از پیروزی بر «آق قویونلو»، رفته رفته اکثریت روحانیون و بزرگان فنودال اسکان یافته و «دیوانسالاران» بدانان پیوستند و بر قدرت «صفویان» افزودند . بدین دلیل نهضت شیعی صفویان ، بعکس نهضت‌های شیعی قرون هشتم و نهم ، بهیچ روی مبین منافع روستائیان فقیر و قشرهای خرده پای شهری و صحرا نشینان فقیر نبود . و «قزلباشان» چادرنشین «ترک» که از «آسیای صغیر» به «ایران» و «آذربایجان» کوچ کرده بودند ، نمیتوانستند پایگاهی برای توده باشند .

در دوران «شاه اسماعیل اول» و جانشینان او تا اواخر قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) ، حکومت بدست بزرگان چادرنشین قزلباش بود و بیشتر حکام ولایات و سرداران سپاه و «دیوانسالاران» از میان ایندسته انتخاب میگرددیدند . و تنها از پایان قرن دهم بود که امیران لشکری و «دیوانسالاران» ایرانی در این دولت ارج و قربی یافتند . فنودالهای بزرگ به چهار دسته ، بزرگان نظامی قبایل چادرنشین قزلباش - روحانیون بزرگ شیعه - دیوانسالاران - و فنودال‌های اسکان یافته و رؤسای امارات سابق تقسیم می شدند .

«سلاطین صفوی» نیز در ازای خوش خدمتی بزرگان ، مواجب و هدیه‌ای بنام «تیول» به آنها میدادند که عبارت بود از اهدای تمام و یا سهمی از بهره فنودالی اراضی معین . چادرنشینان که درحقیقت استخوان بندی سپاهیان فنودالی را تشکیل میدادند ، زندگی بسیار بهتری از کشاورزان (رعایا) داشتند . روستائیان تابع رسوم فنودالی صاحبان اراضی بودند و در اراضی دولتی و خاصه کار میکردند . و مباشران دولتی با روشی بسیار بیرحمانه‌تر از مالکان خصوصی ، از آنان بهره کشی مینمودند . اسنادی وجود دارد که نشان میدهد زندگی روستائیان در قرون نهم و دهم هجری (۱۵ و ۱۶م) و بهره‌کشی از آنها ، دربرخی از نقاط ایران بمراتب عادلانه‌تر و بهتر از زندگی آنها در قرون یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هجری (۱۶ و ۱۷ و ۱۸م) بوده است . (۷) درقرون یازدهم و دوازدهم مقدار اراضی خاصه و نیز اراضی موقوفات افزایش یافت . پس از ختم جنگ با «عثمانی» ، دولت و فنودالها بسبب آنکه از غنائم محروم شده و احتیاج به پول داشتند ، مالیاتها و عوارض تازه کشاورزی

وضع نمودند .

مالیات کشاورزی که بیشتر بجنس دریافت میشد ، بین یک-چهارم و یک سوم و گاه یکدوم محصول بود . «اریاب نصف محصول و گاه ربع آنرا دریافت مینمود . اما معمولاً پس از آنکه بذر لازم برای کشت سال بعد را برداشتند ثلث محصول سهم ارباب میشود» (۸) «شاردن» شهادت میدهد که ثلث پشم و بچه‌های شکم حیوان متعلق به ارباب بود و چوب در صورتی که بریدن آن توسط دهقان انجام گیرد ، دوسومش متعلق به ارباب و یک سوم متعلق به رعیت بود و این قانون هم در اراضی فئودالها و هم در اراضی دولتی و خالصه اجرا می‌گردید . درآمد املاک خالصه متعلق به شاه بود و او یک سوم کل محصول را دریافت میکرد . سهم شاه از گله‌های املاک خالصه ، یک هفتم محصول بود و مباشران شاه از ایلخی‌ها نیز ، ثلث بهای کره اسبان را دریافت می‌کردند . شاردن درآمد اراضی خالصه شاه را چهارده میلیون فرانک می‌نویسد (۹) . املاک خالصه شاه بوسیله مباشران اداره میشد . این مباشران به بیرحمانه‌ترین شکل ممکن به بهره‌کشی از روستائیان می‌پرداختند . شاردن می‌نویسد : «زارعانی که اراضی شاه را دارند بشخصه پیش ناظر و یا تحصیلداری که در قلمرو او هستند میروند و آه و ناله و گریه و فریاد راه می‌اندازند ... و حتی اگر وضع محصول بسیار نامساعد و خطرناک باشد ، زنان و کودکان خود را نیز به‌مراه می‌برند و اعلام میدارند که دیگر بخانه باز نخواهند گشت و اراضی را رها خواهند کرد» (۱۰)

بطور کلی اراضی مختلف (اعم از وقفی و خالصه و املاک-خصوصی و سیورغال) مالیاتهای مشابه داشتند : مالیاتهای اراضی دیوانی یا وارد خزانة دولت میشد و یا بفتح صاحبان «سیورغال» ضبط میگردد و یا میان دولت و مالکین بزرگ قسمت میشد . در مورد «سیورغال» حق اخذ مالیات متعلق به خداوند سیورغال در اراضی خالصه شاهی و اراضی موقوفه و دیوانی و سیورغال ، سهم مالک بین یک پنجم تا یکسوم محصول اراضی شخصی و یک دوم تا دوسوم محصول درختی بود . اگر روستایی بجز زمین ، آب و دام و بذر نیز دریافت میکرد ، معمولاً هشت دهم و یا نهم محصول متعلق به مالک بود و این سهم ، عنوان بهره مالکانه داشت .

در اراضی خالصه شاهی اگر شاه زمین و آب میداد و بذر و گاو متعلق بروستایی بود . دوسوم محصول متعلق بشاه بود و زارع بایستی از یک سوم باقیمانده ، مالیات دیوان را نیز می‌پرداخت . اگر مباشر

شاه ، گاو و وسایل شخم نیز بزارع میداد و ضمناً او را از مالیات معاف میکرد ، سه‌چهارم محصول متعلق بشاه بود . و اگر شاه، اضافه‌بر این مسائل که نام بردیم ، روستایی را از «بیغار» و کار اجباری معاف میکرد ، هفت هشتم محصول را دریافت مینمود .

علاوه‌بر آن روستائیان ، مالیاتهای فوق‌العاده را نیز تحمل میکردند. مباشران شاه و مأموران او ، بزور و برایگان ، در خانه‌های روستائیان اقامت میکردند و بخرج آنها ، تغذیه می‌نمودند و سرانجام هنگام ترک خانه روستائی ، وجوهی نیز می‌گرفتند . آماده کردن علوفه برای سپاه هیان فنودال - تقدیم اجباری پیشکش و سلامانه و عیدی به جنس و نقدیه به مأموران دولت و یا مالک زمین و کار اجباری و مجانی (بیغار) در قناتها و ساختمانهای دولتی و یا مالک ، از جمله مسائل دیگری بود که روزبروز روستائیان را بیشتر لخت می‌نمود.

شاردن می‌نویسد : «مالک آنها را در محل به ساختن عمارات و باغها و امور دیگر وامیدارد ، یا آنکه مردم دهکده باید روزانه تعدادی بیگاری باو بدهند . ارباب برایگان از روستائیان وسایل حمل و نقل دریافت می‌کند و در مدت اقامت در ده خورد و خوراکش بعهده رعایاست و گاه نیز پول غذا را بطور نقد دریافت میدارد» (۱۱).

شاردن عواید شاه را ، مجموعاً هفتصد هزار تومان ، یا سی و دو مایون قرانک در سال می‌نویسد (۱۲) . سفرنامه‌های سیاحان دیگر نیز، حاوی مسائل بسیاری در باب فئودالیسم خشن صفویان است . «پیترودلاواله» ، از تعداد فراوان خانها و قدرت تسلط بیش از حد آنها بر روستائیان سخن می‌گوید (۱۳) . «تاورنیه» اغلب اراضی و املاک ایران را متعلق بشاه میداند و می‌نویسد که «میراب کل پس از دادن آب به روستائیان ، هنگام جمع‌آوری محصول، نصف آنها دریافت میدارد» (۱۴) . «وینچنتر دالساندری» شهادت میدهد که «شاه طهماسب» سالانه بابت یک هزار «عشر» زمین سی‌وشش سکه طلا می‌گیرد و بسابت هرگله‌ای که عبارت از چهل گوسفند باشد ، سالانه پانزده بیستی و بابت هر ماده گاو در سال دو دوکات وصول می‌کند او اضافه میکند : «اینهاست درآمد شاه که می‌گویند بالغ بر سه میلیون سکه طلا در سال است» (۱۵) .

بهرمکشی بیرحمانه فئودالی از یکطرف و قحطی‌های پی‌درپی از طرف دیگر ، شورشهای روستایی بسیاری را باعث شد .

در سال ۹۷۷ هجری در گیلان شورش روستایی پردامنه‌ای آغاز شد اما سپاهیان فنودال ، این قیام را بشدت سرکوب نمودند و زمینهای



گیلان بین چادرنشینان قزلباش تقسیم شد .

دو سال بعد در ۹۷۹ (۱۵۷۱م) شورش دیگری آغاز شد و روستا-  
نیان ، سران «قزلباش» و ماموران شاه را بقتل رساندند و سراسر گیلان  
را تسخیر کردند . اما یکسال بعد یعنی در ۹۸۰ هجری (۱۵۷۲م) این  
شورش نیز توسط سپاهیان فتودال درخون کشیده شد .

در عهد «شاه عباس» شورشهای بسیاری روی داد که از میان آنها  
میتوان از شورشهای «احمد امیرگیلانی» و شورش «لرستان» (شاه -  
وردیخان) و «بیگلر بیگی مازندران» (بنگی ملک) و «بیگلربیگی استر-  
آباد» (علی بیگ) و شورش «ازبکان» در «هرات» (تالمخان) نام برد .  
«اروج بیگ بیات» شهادت میدهد که سپاهیان شاه عباس ، ده  
هزارتن از ساکنان شهر «نوهوم» را که نیمی از آنان زن و بچه بودند ،  
بقتل رساندند (۱۶) سراسر تاریخ «گیلان» ، انباشته از شورشهای  
خونین روستائی در عهد صفویان است . در عهد «شاه طهماسب» ، «دوباج  
نام لشته نشائی» خروج نمود و جمع کثیری از روستائیان را بدور خود  
جمع کرد . «عبدالفتاح فومنی» مورخ فتودال، پیروان «دوباج لشته نشائی»  
را «اجامرواوباش» می نویسد! (۱۷).

«عبدالفتاح فومنی» در باب خروج «شیرزاد ماکلوانی» در «فومن» و  
«طالش» ، می نویسد که «هزار آدم یرقदार از تفتنجگی و کماندار در خل  
رایت فتح آیت او ... جمع شدند» (۱۸) . قیام روستایی دیگری نیز در  
عهد «شاه عباس» ، تحت رهبری «طالش کوهی» و «کیاجلال الدین» و  
«سلطان ابوسعید چیک» ، بوقوع پیوست و آنان داروغه «لشت نشاء»  
و «رانکوه» را اخراج نمودند .

یکی از خونین ترین قیامهای روستایی در عهد شاه عباس ، شورش  
توده های روستایی «لشته نشاء» و اطراف آن ، علیه صفویه بود ، که به  
رهبری «کارگیاعلی حمزه» آغاز شد و روستائیان بسیاری باو گرویدند .  
«کارگیاعلی حمزه» : «خواجه محمد - کلانتر لشته نشاء و دونفر از اعیان  
آنجا را به قتل آورده و خروج کرده ، نقاره به نام خود زده ، جمعی و  
اوباش بر سرایشان جمعیت نمودند» (۱۹) . در همین هنگام رؤسای  
«چیک» و «اژدر» روستائیان بسیاری را گردآورده به «لاهیجان» رفتند  
و قلعه را در محاصره گرفتند تا آنرا از دست امرای شاه عباس بدر  
آورند . به شهادت عبدالفتاح فومنی : «اسلحه ایشان ، اکثر چوب شمشاد  
و تبر و پیشدار و داس و امثال آن بود» در این جنگ شورشیان شکست  
خوردند و «کارگیا» بقتل رسید ، اما شورش ادامه یافت و به آنجا  
رسید که «شاه عباس» را سخت بوحشت انداخت و شاه سپاهی عظیم